

نگاه

ساعت ۱۲ شب با یک
برایم حکم فرستاد



اعظم نوری
عضو اسبق
هیئت‌منصفه مطبوعات

● اوایل دولت اول اصلاحات اعضای هیئت‌منصفه را تعیین کردند و برای نخستین‌بار خانم‌ها را به این هیئت‌منصفه راه دادند. من به‌عنوان عضو هیئت‌منصفه در تمام جلسه‌های دادگاه مطبوعات که مرتضوی رئیس آن بود، شرکت می‌کردم. آن زمان جایگاه اداری من، معاون حقوقی و پارلمانی وزارت ارشاد آقای مهاجرانی بود. خیلی از اعضای هیئت‌منصفه و به‌خصوص شخص مرتضوی، به خاطر نکاتی که خودشان داشتند، روی ایشان حساس بودند. ما مدت‌ها که در این جلسه‌ها شرکت می‌کردیم، گروهي که همفکر بودیم، متوجه شدیم آقای مرتضوی به رای هیئت‌منصفه تمکین نمی‌کند. مثلاً ما در پرونده‌ای می‌گفتیم که مجرم نیست، ولی ایشان برای متهم محکومیت صادر می‌کرد. اگر می‌گفتیم مستحق تخفیف است، می‌دیدم اشد مجازات را در خفش اعمال می‌کرد. وقتی هم با ایشان صحبت می‌کردیم، می‌گفت طبق شرع، قاضی مستقل است و من به‌عنوان یک قاضی باید رای خود را بدهم و نظرات شما برای من حکم یک نظر کارشناسی است که می‌توانم به آن تمکین کنم یا نکنم. به‌این‌ترتیب زیر بار چیزی که قانون به‌صراحت برای قاضی دادگاه مطبوعاتی بر آن تکید کرده بود، نمی‌رفت. سرانجام جلسه‌ای با دوستان تشکیل دادیم و تصمیم گرفتیم تا تعیین‌تکلیف نشود و آقای مرتضوی رای هیئت‌منصفه را محترم نشمارد، در جلسه‌ها شرکت نکنیم. ما پنج نفر بودیم. همان جلسه اولی که ما در جلسه شرکت نکردیم، ایشان جلسه را بدون حضور ما به جلسه محاکمه غیابی اعضای هیئت‌منصفه بدل کرد. نتیجه‌اش هم رای اخراج از هیئت‌منصفه و محرومیت از دو سال خدمت بود برای همه ما پنج نفر. همان شب خیلی دیروقت (حدود ساعت ۱۲ شب) رای صادرشده از طریق یک به در خانه‌ام آمد. با دوستان صحبت کردیم و من برای طرح شکایت از ایشان پیش‌قدم شدم. از نظر حقوقی می‌دانستم و با دوستانی که مشورت کردم همگی می‌گفتند رای کاملاً خلاف قانون است. پیش‌قدم شدم و موضوع را به دادسرای انتظامی قضات کشاندم. طرح شکایتی کردم و رفت‌وآمدی بود و زمانی برد. یک بار که به دادسرا مراجعه کردم، به من متن تایپ‌شده‌ای را نشان دادند که تصمیم دادسرای انتظامی قضات در آن نوشته شده بود. در آن حکم، سعید مرتضوی را به تعلیق قضائی محکوم کرده بودند. سال ۷۸ بود؛ یعنی درست ۲۰ سال پیش، سعید مرتضوی در حکم بدوی تعلیق قضائی شده بود و حالا بعد از ۲۰ سال راهی زندان اوین. اگر همان اوایل جلوی کار او را گرفته بودند، خیلی از حوادث و تصمیم‌های هزینه‌آور بعدی نمی‌افتاد. من فکر می‌کنم تنها سعید مرتضوی مقصر تمام حوادث نبوده و نیست. همه دست‌هایی که به شکلی از ایشان حمایت کردند و جلوی او را دادسرای انتظامی قضات را گرفتند، مقصر این حوادث هستند. منتها طبق معمول یک نفر که جلوی چشم است، محکوم می‌شود. به‌هر حال دادسرای انتظامی قضات به من گفتند که تصمیم تعلیق ایشان گرفته شده است. من هم آن‌موقع از سر بی‌تجربگی این مسئله را به‌سرعت رسانه‌ای کردم و گفتم قاضی مرتضوی تعلیق شده است. ایشان به محض اینکه متوجه شد چنین اتفاقی درون دادسرای انتظامی قضات افتاده، دست‌به‌کار شد. مرتضوی همان موقع این خبر را تکذیب کرد و رو به من گفت که عیله تو اعلام جرم خواهم کرد و باید پاسخ‌گو باشی. من آن زمان را اطمینان خاطر پای حرفم ایستاده بودم. بعد از پیگیری‌های بعدی گفتند دستور تعلیقش آمده؛ یعنی تعلیق ایشان را تعلیق کردند؛ یعنی آن حکم به علت سابقه نداشتن ایشان ملغی شد. در نتیجه پرونده‌ای بین من و آقای مرتضوی تشکیل شد و ایشان مدام علیه من در رسانه‌ها بدویبراه می‌گفت و در روزنامه‌ها نکاتی چاپ می‌کرد. این داستان ادامه داشت تا اینکه من درباره انتخابات مجلس ششم مصاحبه‌ای داشتم؛ به روزنامه ایران گفتم کارنامه صداوسیما در انتخابات مجلس کارنامه قابل قبولی نیست. این عین جملهای بود که من مطرح کردم. بالاخره به شکل عجیبی در این میان صداوسیما از من شکایت کرد؛ آن هم به خاطر این جمله به‌عنوان نشر اکاذیب و توهین. یک روز که همکار حقوقی من به قوه قضائیه مراجعه کرده بود، سعید مرتضوی احضاریمه من را به او داده بود؛ یعنی برای تحقیر من احضاریمه را به کارنمدم داده بودند. روز بعد که مراجعه کردم، من را از هشت صبح تا پایان ساعت کاری معطل کرد و پایان ساعت کاری که رسید، به من گفت شما بازداشت هستید و چون ساعت اداری تمام شده وثیقه هم نمی‌توانم بگیرم. من در جلسه‌های هیئت‌منصفه روحیات مرتضوی را شناخته بودم. به همین خاطر خونسردم‌ام را حفظ کردم و با تم شوخی به او گفتم که خیلی خوشحال می‌شوم چون فشار کاری زیاد بوده و خسته هستم؛ از طرفی این بازداشت باعث شهرت من خواهد شد؛ اینکه به خاطر یک جمله جناب قاضی معاون وزیر را بازداشت کرده است. مرتضوی عصبانی شد و گفت کفالت بده و برو بیرون.

ادامه در صفحه ۱۵

politics@sharghdaily.ir

درست همان وقت که ترافیک پر حرحم تعطیلات نوروز نفس جاده‌هایی را که از کوه‌های البرز می‌گذشت گرفته بود، یک کاربر خوش ذوق و طنز توئیتر نوشت: «خانم‌ها، آقایان، ایران فقط یک جهت ندارد. آخه چرا فقط شمال؟!». حالا معلوم شده سعید مرتضوی هم -دست‌کم از همین یک نظر- شبیه بقیه مردم ایران است و مانند بقیه فکر می‌کند. او زاده تفت است؛ شهری که نامش را از گرمای کویری وام گرفته؛ اما مقصد آخرین سفر پرماجرایش که با دستگیری‌اش نیمه‌کاره ماند، سواحل دریای خزر بود.

نخستین شایعه‌های مربوط به دیده‌شدن او در استان‌های شمالی، روزهای آخر فروردین پخش شد؛ همان وقت که «مرتضوی» دوباره به صفحه یک روزنامه‌ها بازگشته بود و تیرهای مختلفی با نام او ساخته می‌شد؛ تیت‌هایی که با همه خلاقیت و ظرافت، معنی یکسانی داشتند: «مجرم جنایت کهریزک، با وجود محکومیت قطعی، هنوز دستگیر نشده است». یک رسانه محلی کیلان، ادعا کرد او در منطقه ییلاقی «رحیم‌آباد» رودسر دیده شده است. شایعه چنان فراگیر شد که نماینده منطقه در مجلس، ناگزیر مصاحبه رسمی انجام داد و پذیرایی و دیدار با سعید مرتضوی را تکذیب کرد. همان زمان، برخی شهروندان اعلامیه‌های دست‌ساز «تحت تعقیب» را با اسم و عکس او به رودیوار چسبانده و ماجرا حتی در رسانه‌های جهانی نیز بازتاب یافت.

از پخش و تکذیب شایعه دیده‌شدن مرتضوی در کیلان تا انتشار خبر دستگیری او در مازندران خیلی نگذشت. حوالی ظهر یکشنبه، دوم اردیبهشت، بود که خبرگزاری‌ها، خبری را که همگان منتظر شنیدن بودند، روی خروجی خود قرار دادند: «سعید مرتضوی بالاخره بازداشت شد». منابع رسمی محل دستگیری او را «سرخرو» اعلام کردند؛ شهری در ۶ کیلومتری غرب فریدون‌کنار و ۱۵کیلومتری شرق محمودآباد، در کنار دریای خزر؛ شهری در انتهای مسیری که رودخانه هزار از آنجا به دریای خزر می‌ریزد. سرخرو تا همین اواخر بافتی محلی و تا حدودی روستایی داشته؛ اما در سال‌های گذشته، چهره‌اش مانند سایر مناطق ساحلی خزر تغییر کرده و با ساخت‌وسازهای گسترده برای جذب گردشگر، دگرگون شده است.

اگر بخواهی از تهران به سرخرو بروی، باید از آمل بگذری. سعید مرتضوی روز گذشته همین راه را در جهت مخالف پیموده تا به اقامتگاه دو سال آینده‌اش در شمال تهران برسد. ۲۰ کیلومتر که در جاده باریک دوطرفه باران‌زده، از میان شالیزارهای آب‌گرفته بروی و ویلاهایی که روی صورت سبز زمین لکه انداخته‌اند را پشت سر بگذاری، به سرخرو می‌رسی. پیداست که مردمانش هنوز به‌طور کامل از شیوه زیست سنتی فاصله نگرفته‌اند و حتی چسبیده به شهر، هنوز هستند زمین‌هایی کشاورزی که در برابر وسوسه تبدیل‌شدن به ویلاهای تازساز مقاومت می‌کنند.

شهر هنوز کامل از خواب بیدار نشده؛ خیابان‌ها خیمه‌از می‌کشند و بچه‌مدرسه‌ای‌ها، تک‌وتوک، کیف بر شانه و دست، در حال گذرند. روی پلی که رودخانه کل‌آلود آرام از زیرش می‌گذرد، پسرچهای تپل و سرخ‌سفید، سلاله‌سلانه قدم می‌زنند. سر صحبتش که باز بشود، درست مثل یک راهنمای بزرگسال گردشگری حرف می‌زند:

- این ویلاسازی‌ها، رودخانه را آلوده کرده، قبلاً خیلی قشنگ‌تر بود...

- می‌دانی مرتضوی را در شهر شما گرفته‌اند؟

- مرتضوی کیه؟!

مسیر دریا را می‌پرسم. با دست خیابان خاکی حاشیه رودخانه را نشان می‌دهد. در مجتمع گردشگری کنار ساحل، دو مرد که از صورتشان پیداست تازه بیدار شده‌اند، بی‌هدف قدم می‌زنند. یکی حدود ۵۰ساله است و دیگری که شلوارک پوشیده، ۳۰ساله می‌زند.

- شنیدیم مرتضوی اینجا قایم شده بود. فکر کردیم باید جای خوبی باشد. اینجا ویلا شعی چند است؟

آنکه سنش بیشتر است، سر صحبت را باز می‌کند. لیخندی شیطنت‌آمیز پهنای چهره‌اش را پر می‌کند.

- آره، اینجا خیلی دنج و عالی است. یک کلاهبردار باعث شد خود من هم اینجا را پیدا کنم. شریکم بود ولی پولم را خورد.

مرد جوان‌تر میان حرفش می‌پرد.

- فکر کنم دو، سه روز پیش گرفتنتش.

- نه دیروز بوده. این قبلاً خیلی گردن‌کلفت بوده. احمدی نژاد گذاشته بودش رئیس تأمین اجتماعی. قبش هم یک پست دیگه بهش داده بود. می‌خواهم صحبت‌مان بیشتر کش بشیاید:

ک گفتی ویلا شیی چند است؟

الان ۷۰، ۸۰؛ اما نوی عید تا ۲۵۰ هم می‌رسد. **ک قیمتش که خیلی خوب است. ساحلش هم زیباست،**

آره، گفتم که دنج است. مردم بیشتر محمودآباد و رامسر و جاهای دیگه را می‌شناسند.

ک نمی‌دانی مرتضوی را کجا گرفتند؟

کجاش را که نمی‌دانم؛ اما شنیدم یک نصفه‌شب بوده، چندان از رقیقای دیگه احمدی‌نژاد را هم گرفتن قبلاً. اینها همه‌شان دستشان توی یک کاسه است. (رو می‌کند به مرد جوان‌تر) اون دوتا که قبلاً گرفتن، اسمشان چه بود؟

ک مشایب و بقایب.

سیاست



دستگیری دادستان سابق به روایت شاهدان عینی

مخفیگاه مرتضوی

آقا سعیدامی دانم اینجایی، در را باز کن

مازیار خسروی . حسین جلالی

ک قاضی بوده و از مقامات دولت قبلی...

- قاضی کل ایران «بیبه». (شلوغ می‌شود و هرکسی نظر می‌دهد. یکی دارد خاطره خودش را از پیداست که چیز زیادی از ماجرا نمی‌دانند.

بهبانه خوردن صبحانه، پسران پسران به قهوه‌خانه‌ای می‌رویم تا شاید از میان گپ‌وگفت مردم، اطلاعات بیشتری دستگیرمان شود. آنجا هم کسی خبر دست‌اولی ندارد. ماجرا را اغلب در تلگرام گوشی‌های‌شان خوانده‌اند. بیرون می‌آیم و بی‌هدف در راسته مغازه‌های کنار بلوار اصلی شهر قدم می‌زنیم. اما گاهی چیزی که به دنبالش می‌گردی، خیلی نزدیک‌تر از آن چیزی است که فکر می‌کنی و یک اتفاق تصادفی باعث می‌شود پیدایش کنی. رفتن اتفاقی به مغازه عطاری «محسن» برای خریدن عرق بهارنارنج، همان تصادفی است که ما را به جایی راهنمایی می‌کند که سعید مرتضوی، درست ۲۴ ساعت پیش آنجا دستگیر شده.

- آره. توی همین کوچه بغلی بوده. نمی‌دانم کدام خانه، ولی نزدیک امامزاده بوده...

جایی که محسن نشان می‌دهد، خیابان درازی است که در یکی از کوچه‌های فرعی آن، «امامزاده عبدالمجید» قمر کار دارد. بقعه‌ای کوچک که برای جمع‌آوری کمرک‌های مردمی به آن، «نری» تبلیغاتی با تصویر جمعی مکعبی از صریح مرمری و دو دست سبز به یک تیر برقی آویخته‌اند که روی آن نوشته شده «المان سلام به امامزاده عبدالمجید» کمی آن طرف‌تر، یک وانت خاکستری ایستاده و زن‌های محل دورش حلقه زده‌اند. وانت پر است از قابلمه و ماهی‌تابه و ظرف و ظروف خانه. معلوم است که فروشنده با اهالی آشناست و هرازگاهی برای کاسبی به اینجا می‌آید. همه، کنج‌کاوانه به همدیگر نگاه می‌کنیم. هم آنها، هم ما. با توجه به اتفاقات دیروز، حضور سر صبح غریبه‌ها توجه‌شان را جلب کرده، کافی است یک کلمه بگوئی «مرتضوی» تا همه با هم شروع به حرف‌زدن کنند.

من «چمیک» شدم، نرفتم

- متوجه نبودم که این بود (مرتضوی). سه، چهار روزی اینجا بود. نمی‌دانم چطور بود، شنود داشتند یا زیر نظرش داشتند، یک روز اینجا ایستاده بودم که دیدم سه مرد آمدند. با ماشین پژو. یک هفته پیش بود. دیدند که من به آنها مشکوک شدم، رفتند در این کوچه و آن کوچه. گفتند که این زن متوجه ما است، رفتند.

- شب قبش از یکی از پسرهای ما پرسیدند که اینجا کوچه ۱۱۵ است؟ گفتم نه ما که ۱۱۵ نداریم. شب بیدار را زیر نظر داشتند و ما هم متوجه نبودیم. صبح که من اینجا تنها ایستاده بودم، دیدم پنج، شش ماشین آمدند. مردها هیکلی بودند و در خانه را باز کردند و رفتند تو. یکی‌یکی که ماشین‌ها جمع شدند، آدم‌ها هم فراوان شدند. آدم‌ها هم جمع شده بودند. هرچقدر به اینجا می‌گفتم چه شده؟ می‌گفتند هیچی. بروید داخل خانه‌هایتان. ما می‌گفتم چه خبر است. کسی را می‌برید؟ می‌گفتند نه هیچی نیست.

- از دماوند برای ما آب می‌آوردند. من هم اینجا داشتم آب می‌گرفتم. به مردم گفتند بروید؛ اما من «چمیک» [کنه] شدم و نرفتم. گفتم من باید ببینم. [به من می‌گفتند] خانم خواهش می‌کنم برید تو، من هم نمی‌رفتم. گفتم من نمی‌روم اینجا در خانه من است، به شما چه ربطی دارد. هر کاری کردند، من نرفتم. یک‌دفعه دیدیم در خانه باز شد. زنگ زدند. ۱۱۰ بیاید. آنها که آمدند، از آنجا [سر کوچه را نشان می‌دهد] تا اینجا [تِه کوچه] پر از ماشین و آدم شده بود. دیگه از همه خواهش کردند که بروند تو، من نرفتم. شیشه ماشین دودی بود. از آن تو آدرون خانه] سوارشان کردن و دیگر رفتند.

ک شما خودش را دیده بودی؟

- نه من [تا آن روز] ندیده بودمش. همسایه بغلی ما فهمید.

ک این خانه تا کی خالی بود؟

-این بیچاره همیشه مستاجر می‌آورد. عید هم اجاره داد. خانه را همیشه اجاره می‌دهد. -شب آمدند زیر نظر گرفتند. دور خانه را گرفتند. سه نفر آن بالا بودند. -آره سه نفر آن بالا بودند شب. زیر نظر گرفتنتش. آره از پسره پرسیده بودند که اینجا کوچه ۱۱۵ داریم که گفت نه ما ۱۱۵ نداریم. این کی «بیبه» [بوده]!

خیلی به حجاب اهمیت می‌دهند و چون حیاط خانه ما به خانه آنها دید دارد، این دیوار [اشاره به دیوار بین خانه خودشان و خانه‌ای که مرتضوی در آن بوده] را می‌خواهند سایه‌روشن کنند.

ک یعنی طلق بزنند؟

آره. شوهرم نخواست که بگذارد؛ چون دیوار ما مشترک است؛ اما چون همسایه ما بود، من گفتم اشکالی ندارد؛ چون ما هیچ بدی‌ای از او ندیده بودیم... گفتم اشکالی ندارد، همسایه است و بگذار سایه‌روشن بزنند. بعد که دو شب شد [گذشت]، من به شوهرم گفتم اصلاً از این خانه صدای زن نمی‌شنوم. رفت و آمدشان هم همه‌اش از ساعت دو شب به بعد است. حرف و سروصدایشان هم همه‌اش ساعت دو و سه شب به بعد است.

ک چند نفر بودند؟

من احساس کردم دو نفر بودند؛ ولی می‌آمدند و می‌رفتند. بعد من به شوخی به دخترم گفتم چند روز دیگر از این خانه یک صدایی می‌آید که «کشف بزرگ‌ترین مواد منفجره» (خنده)... به خدا... چون خودم یک حس بدی داشتم. دخترم گفت نه مامان این چه حرفیه. پریشب بود که به شوهرم گفتم من توی این خانه اصلاً هیچ صدای تلویزیون ایرانی نمی‌شنوم. فقط دارند اخبار بیگانه گوش می‌دهند.

چون یک دیوار بیشتر بین ما نیست.

ک اخبار فارسی یا انگلیسی؟

فارسی ولی خارجی. من گفتم فقط از این خانه صدای اخبار بیگانه می‌شنوم. اینها چطور حزب‌اللهی‌اند که فقط اخبار بیگانه گوش می‌دهند؟! شوهرم هم تعجب کرد، گفت واقعا! من هیچ صدای تلویزیون ایران یا برنامه دیگری نمی‌شنیدم، چون صدای تلویزیون ما هم اگر بلند باشد آونی نمی‌شنوند. پریوز که من مغازه بودم دیدم همین آقا (مرتضوی) با یک هیوندای سفید آمد اینجا ایستاد.

ک شما خودت دیدیش؟

آره، ولی من اصلاً نمی‌شناختمش.

ک چه شکلی بود؟ چه پوشیده بود؟

یک پیراهن ساده و یک شلوار پارچه‌ای.

ک عینک هم داشت؟

نه، عینک هم نداشت.

ک ریش و سیل؟

نه هیچی نداشت. باهش قشنگ چشم‌توچشم شدم، ولی واقعا نشناختمش، چون اصلاً از جریان اطلاع نداشتم.

ادامه در صفحه ۱۵

الو شرق ۰۲۶۰ ۸۸۶۴۰

sharghline@sharghdaily.ir
پيامک: ۰۴۶۹۹ ۳۰۰۰

● آقای نوبخت مرتب به دبیران بازنشسته قدیمی، وعده افزایش حقوق و همسان‌سازی حقوق با شاغلان، برای سال آینده را می‌دهد؛ درحالی‌که به حقوق خود و همه دستگاہ‌ها و دبیران شاغل می‌افزاید. اخیراً برای دبیران شاغل با طرح رتبه‌بندی حقوقشان را افزود. به بازنشسته فقط وعده سال آینده می‌دهد. پدر بازنشسته قدیمی را در آوردید.

● از مسئولان وزارت راه درخواست می‌کنم به وضعیت جاده لاهیجان به سیاهکل رسیدگی کنند. این جاده باریک معمولاً شلوغ و رانندگی در آن خطرناک است.

● ۹ سال است که سازمان بازنشستگی کشوری در مشهد حق مدیریت من را که چهار سال در یک بخش دورافتاده خراسان‌رضوی مدیر کشاورزی بوده‌ام نمی‌دهد. ۹ سال است که دارم می‌دوم و هر ماه یک ایراد می‌گیرد.

● اتوبوس کجاست؟ ۳۱ اردیبهشت ساعت ۱۶:۳۰، ۴۰ دقیقه از اتوبوس‌های بلوار نیکنام به هفت‌تیر خری نبود. مسئولان شرکت واحد برای این سهل‌انگاری چه توجیهی دارند؟

● گلابه از مالیات بر ارزش افزوده: برخی رستوران‌ها، فروشگاه‌های زنجیره‌ای و تالارها و باشگاه‌هایی که مراسم جشن و عروسی با خدای نخواسته عزا برگزار می‌کنند، مبلغی هم به‌عنوان ارزش افزوده دریافت می‌کنند. این مسئله موجب گلابه بسیاری از خانواده‌ها شده است. از مسئولان مربوطه تقاضای حذف مالیات بر ارزش افزوده را داریم.

محسن شربتی از تهران

● سؤال از سازمان تأمین اجتماعی: برخی همکاران بازنشسته می‌گویند سازمان تأمین اجتماعی مبنای حقوق بازنشستگی را دو سال آخر خدمت کارگران محاسبه، تعیین و پرداخت می‌کند. درحالی‌که عده‌ای سال‌های گذشته که جوان‌تر، سرحلال‌تر و توانایی بیشتری داشتند، بیشتر در محل کارشان می‌ماندند و اضافه‌کاری می‌گرفتند، اما با گذشت زمان که سن کارگران بالاتر می‌رود، هم کارایی کمتری دارند و هم اینکه درحال‌حاضر بسیاری از محیط‌های کارگری به علت گرانی، کمبود نقدینگی و مشکلات مالی، اضافه‌کاری کارکنانشان را محدود کرده‌اند و اگر شرایط تنظیم و پرداخت حقوق، دو سال آخر خدمت باشد، به ضرر کارگران است. لطفاً مسئولان سازمان تأمین اجتماعی درباره این موضوع اطلاع‌رسانی کنند.

یک مخاطب

اینترنت پتیاک



بدون توقف!

پهنای باند اختصاصی ویژه سازمان ها و ادارات

با تجهیزات رایگان و تعرفه عالی

www.petiak.com

دارای پروانه سراسری ارائه خدمات ارتباطی ثابت از سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی به شماره ۱۱ - ۹۵ - ۱۰۰

۲۳۴۹-۰۲۱